

## جنبشی برای تأسیس جمهوری؟

سخنان **عبدی کلانتری** در روز سوم گردهمایی اعتصاب غذا ۲۲-۲۳-۲۴ ژوئیه ۲۰۰۹ در مقابل سازمان ملل متحد در نیویورک. او یکی از ۲۷ امضاکننده در میان اعتصاب کنندگان است.

بی شک، امروز، بودن در میان این جمع بزرگ از ایرانیان و آمریکاییان به نشانه‌ی همبستگی با جنبش حقوق مدنی مردم ایران باعث افتخار من است؛ و بدون شک، سه روز اعتصاب غذای داوطلبانه در اعتراض به بی عدالتی های حاکمان ایران، اقدام کوچکی است برای در میان این جمع بودن و از آن نیرو گرفتن و از طریق این جمع ابراز همبستگی کردن با مردم در ایران، که فداکاری و از جان گذشتگی حقیقی را آنها در خیابانهای کشورمان به نمایش گذاشتند.

### گزینه‌ی نظامی

قبل از اینکه نکته‌ی اصلی صحبت هام را با شما در میان بگذارم، می خواهم این را هم اضافه کنم که آرزوی من این است که کابینه‌ی پرزیدنت اوباما سیاست مبتنی بر اینکه «گزینه‌ی نظامی هنوز روی میز است» را پایان دهد. ایده‌ی حمله‌ی نظامی به ایران حتا به شکل تهدید لفظی سیاست نادرستی است و در شرایط فعلی به ضرر جنبش حقوق مدنی مردم ما تمام می شود.

این سیاست فقط بهانه و حربه می دهد به حاکمان ایران که جنبش مردم را بیشتر سرکوب کنند و در منطقه بیشتر تنش آفرینی. این سیاست نه به نفع ایالات متحده است، نه به سود مردم اسرائیل و فلسطین و صلح خاورمیانه. این گزینه را از روی میز بردارید و اعلام کنید: نه امروز، نه فردا، و نه در آینده حمله‌ی نظامی به ایران در دستور کار نیست. اگر این به روشنی اعلام بشود، مردم ما جشن می گیرند و حاکمان عزا.

### ناسازگاری جمهوریت با ولایت و نهادهای غیرمنتخب

نکته‌ی اصلی صحبت چنددقیقه ای من در اینجا، این آرزو و این خوش بینی است که جنبش بزرگ سبز می تواند تبدیل بشود به جنبشی برای تأسیس یک جمهوری واقعی. اگر نه همین لحظه، همین امروز، ولی با توجه به آنچه طی هفته های اخیر دیدیم و گستره و عمق این جنبش، قطعاً دیگر ما از محدوده‌ی دور باطل رقابت های خودی ها در بالا — در چارچوب نظامی که اساساً و به طور بنیادی بر تبعیض بناشده — داریم عبور می کنیم.

این امید من بر اساس دو ملاحظه است: یکی اینکه ریشه بحران فعلی در ناسازگاری اصل جمهوریت با نهاد ولایت است و نهادهای غیرمنتخب دیگر. و دوم اینکه، تا زمانی که قدرت واقعی در دست این

نهادهای غیرمنتخب و ضدجمهوریت باشد، هر امتیازی که ما امروز بگیریم، هر مصالحه‌ای که امروز حاکمان به آن تن بدهند، فردا می‌توانند از ما پس بگیرند. کما اینکه در گذشته هم بارها این کار را کرده‌اند.

کسانی که کتاب «حکومت اسلامی» آیت‌الله خمینی را خوانده‌اند می‌دانند آنچه ما امروز از دهان مراجعی چون یزدی، جنتی، مصباح، و خامنه‌ای می‌شنویم همان اصولی است که در آن کتاب به روشنی و بارها تصریح شده‌اند (اصل ولایت، نظریه‌ی عدالت فقیه «عادل»، و اصل مشروعیت نظام). اصولی که کاملاً در تضاد با مفهوم جمهوری و مشروعیت رأی مردم است. متأسفانه بنیانگذار این «نظام مقدس» هرگز جمهوریخواه نبود. او به درستی خودش را میراث‌دار فضل‌الله نوری، مجتهد ضدمشروطه می‌دانست. در تمام این سه دهه، آنچه به اسم «جمهوریت» نظام می‌شناسیم تنها روکشی نازک بوده بر بدنه‌ی واقعی و محکم نظام که همان نهادهای غیرمنتخب و اقتدار ولایت باشد. ما نظامی داشته‌ایم که فقط در لفظ جمهوری بود. وقایع چند هفته‌ی اخیر این پرده را کنار زد تا ما نظام را برهنه ببینیم، نظامی که ذاتاً مبتنی بر تبعیض است! تا ما مکانیسم‌های اصلی قدرت را در آن را مشاهده کنیم! حالا جنبش سبز، برای اولین بار این امکان را فراهم کرده که یک بار دیگر «جمهوریت» برای ما معنی واقعی خودش را پیدا کند. این احتمال دیگر تخیلی و زودرس نیست که آینده‌ای را تصور کنیم که این نهادهای غیرمنتخب به تمامی از قانون اساسی حذف شوند.

### ضعف و محدودیت‌های کنونی

البته من هم مثل هر آدم واقع‌بینی متوجه محدودیت‌های لحظه‌ی فعلی هستم. جنبش مدنی مردم ضعیف و بی‌سازمان و بی‌دفاع است. دهها هزار گراز امنیتی و مسلح بوی خون به مشام‌شان خورده و منتظر فرصت نشسته‌اند. رهبری جنبش مدنی از حلقه‌ی «خودی‌ها» است و ناخواسته به این موقعیت پرتاب شده؛ در این شرایط باید از هرامکان، از هر کمک ناچیز از بالا، از هر اختلاف کوچک سود گرفت تا بشود امتیازی به دست آورد و یک گام هم شده جلو رفت. آزادی چند رسانه، آزادی زندانیان، و از این قبیل.

این که جنبش سبز در لحظه‌ی حاضر در میان حاکمیت متحدانی دارد هم امتیاز آن محسوب می‌شود و هم (اگر کمی به آینده فکر کنیم) محدودیت آن را نشان می‌دهد. به همان اندازه که جنبش به بلوغ بیشتر می‌رسد و خواسته‌هایش مشخص‌تر می‌شود، باید کمتر به زد و بندهای بالایی‌ها و سازش‌های پشت پرده‌ی «خودی‌ها» اتکاء داشته باشد. اگر جنبش سبز را ما با جنبش‌های بزرگ حقوق مدنی در آمریکا و آفریقای جنوبی و هند مقایسه می‌کنیم، رهبری آن هم باید انسانهایی در شمار مارتین لوتر کینگ و نلسون ماندلا باشند. به نظر من این جنبش نمی‌تواند مدافع اصل جمهوری باقی

بماند اما رهبری آن در آینده، در هر موقعیت بحرانی در آینده، مجبور باشد برود کفش هایش در بیاورد و پشت سر این فقیه و آن آیت الله دولا راست شود و نماز بگذارد. آنهم جایی که چند قدم آنطرف تر، کسانی چون فلاحیان و محسنی اژه ای و حسینیان و عسگر اولادی و سایر آدمخواران رژیم فقاہتی هم نشسته اند و سهمی از این ائتلاف می برند. جای این افراد در رهبری جنبش مدنی مردم نیست. کسانی که اگر به خاطر بیاورید هنوز اسم شان، در کنار اسم آقای رفسنجانی، در فهرست اسامی تحت پیگرد قانونی در اروپاست برای ترورهای مخالفان، از جمله قتل عام میکونوس. برخی از این پرونده ها هنوز بازند. کسانی که سابقه‌ی تاریک شان بوسیله نویسندگان شجاعی چون اکبر گنجی افشا شده (در کتابهای تاریخخانه‌ی اشباح و عالیجنابان سرخپوش).

جنبش سبز طی همین چهار- پنج هفته به اندازه چندین سال از آن انتخابات فرمایشی همیشه فاصله گرفته؛ انتخاباتی که مثل صفحه‌ی خط خورده هرچهارسال یکبار همان صدای تکراری را مرتب به گوش ما می رساند. دیگر «خاتمی دوم» و «خاتمی سوم» راه حل خروج از این بحران نیست. کافی نیست که رأی مردم شمرده بشود؛ این رأی باید ضمانت اجرایی هم داشته باشد. چه فایده که سیزده میلیون، بیست میلیون، یا چهل میلیون شهروند به کسی رأی بدهند، او رئیس جمهور شود و اعلام کند به اصول جمهوریت وفادار است اما همزمان از پشت سر او، از بالای سر او، **اهرم های اصلی قدرت و ثروت و اداره‌ی کشور و اجرای عدالت** در دست ارگانهای غیرمنتخب و ولایت پناهان باشد؟!

چه فایده که چهار سال بعد طبق قوانین نظام ولایت، بازهم برای ما نامزد دستچین کنند؟ نه تنها برای ریاست جمهوری، بلکه برای مجلس، برای انجمن های شهر و روستا، برای پست شهردار و استاندار و رئیس دانشگاه! این چه جمهوری ای خواهد بود که بسیجی ها و اطلاعاتی ها در هر اداره و وزارتخانه و کارخانه و دانشگاه دفتر نظارتی داشته باشند؛ که چشم و چماق «برادر بزرگتر» و رهبر و ولی، بیست و چهار ساعت روی جزئی ترین حرکت مردم متمرکز باشد؟

### **همه باید در بازسازی جامعه‌ی مدنی ایران سهیم باشند ، نه فقط خودی ها**

اگر ما امروز با مادر داغدار سهراب اعرابی و خانواده‌ی ندا آقا سلطان و بازماندگان دهها قربانی دیگر در سرکوبهای اخیر همدردی می کنیم، آیا نباید از صحنه های مشابه سالهای گذشته هم یادی بکنیم. مجسم کنید، پرستو فروهر را تک و تنها در سردخانه‌ی پزشکی قانونی — چون اجازه نمی دادند کسی همراه او باشد — که تک و تنها باید به جنازه‌ی قصابی شده و لاش لاش مادرش و پدرش نگاه کند برای تأیید هویت قربانیان! مجسم کنید خانم شیرین عبادی را که برای مطالعه‌ی پرونده‌ی قتل فروهرها، او را نشانده اند در یک اتفاق در بسته و او در میان انبوه مدارک، فهرستی را پیدا می کند که در آن، اسامی کسانی که قرار بوده در آن قتل‌های زنجیره ای ذبح بشوند آمده، و بعد چشم خانم عبادی می افتد به اسم

خودش در آن فهرست! فریاد خاموش این زن شجاع در آن اتاق دربسته به گوش کدام رئیس جمهور رسید؟ که وقتی اعترافات قاتلان فروهرها را جلوی می گذارند، می خواند که با هر ضربه‌ی چاقو که به قلب خانم فروهر فرو می کردند، فریاد می زدند «یا زهرا، یا زهرا!» این فتوهای فقهاتی و ولایتی را چه کسانی و با چه باورهایی صادر کرده بودند؟

چرا با سهراب مختاری همدری نکنیم؟ در همین شهر نیویورک بود که محمد مختاری پدر سهراب، یکی از بهترین و با استعدادترین نویسندگان و شاعران ایران، شبی مهمان ما بود و با خوش بینی از ظرفیت اصلاح طلبی حرف می زد، و به ایران که برگشت، چند هفته بعد خبر آوردند که جسد او و پوینده و چند نویسنده‌ی دیگر را که با سیم خفه کرده بودند، در اطراف تهران پیدا کرده اند. و این نمونه‌ها یکی و دوتا و ده تا و بیست تا نیست؛ صدها نمونه است از این ترورهای فقهاتی — به فتوای همین آقایان «نگهبان» و «خبره» و «تشخیص مصلحت» نظام، به فتوای ولی و فقیه — در داخل و خارج از ایران طی این سی سال. جمهوریت نظام کجا بود وقتی این فتواها صادر می شد؟ بیست میلیون رأی مردم (از جمله رأی همین قربانیان) به آقای خاتمی، چه تأثیری در سرنوشت آنها داشت؟

هدف من از این اشاره‌ها فقط این نیستم که بگویم این جنایتها فجیع بود تا شما منقلب شوید. می خواهم توجه شما را به فقهاتی بودن این سلسله رویدادها جلب کنم. به نظریه، از لحاظ حقوقی ارتجاعی ای به نام «فقیه عادل» یا «قاضی شرع عادل». نه وکیل، نه هیأت منصفه! نه پروسه ای قانونی برای نظارت مردمی و دموکراتیک بر انتخاب قضات دادگستری از پایین ترین سطوح تا دیوان عالی! فقط عدالت فقیهانه! کسانی که مرتکب این جنایت‌ها می شدند، پیش تر نمازشان را به جا می آوردند، دعای شان را می خواندند، و بعد راهی مأموریت خود می شدند. چون به آنها گفته بودند باید با دشمنان اسلام و محارب این گونه رفتار کرد. چون این عین عدالت است. عدالت فقیه عادل. این بنیانگذار نظام بود که در کتاب «حکومت اسلامی»، نه یک بار، نه دوبار، بلکه دهها بار تکرار می کند، پیامبر ما، امام ما به دشمن اسلام رحم نمی کرد، حد می زد (دست می برید)، رجم می کرد (سنگسار)، و می کشت. چه فایده که رئیس جمهور از ما باشد اما تمامی نظام عدالت و داد در کشور ما به دست بیدادگرانی چون قاضی مرتضوی!

یک نسل کامل — و در این گفته هیچ اغراق نیست — یک نسل کامل از روشنفکران سکولار را یا کشتند، یا به سکوت کشاندند، یا آواره کردند و به تبعید فرستادند. صدها نفر را با «تعزیر اسلامی» و به زور شکنجه «تواب» کردند، یکی از دهشتبارترین و تلخ ترین نوع کشتن شخصیت یک انسان که از مرگ هم خفت بار تراست، چون «ایمان راستین» داشتند، با کمک و دستگیری همین آقای حسین شریعتمداری که خودش علناً به آن افتخار هم می کند و دهها توابساز دیگر که حالا ساکت اند و

سرشان را پایین نگه داشتند. این زالوها و کفتارهای «مؤمن» را همان نظام ولایت و فقاقت پرورنده است که شما می خواهید تا ابد سرسپرده‌ی آن باقی بمانید!

### جنبش سبز می تواند به جنبشی برای تأسیس جمهوری فرابروید

چرا باید دیسکورس روشنفکران اصلاح طلب مثل هفته‌ی پیش (در لندن) ساعتها صرف بحث در این باره شود که آیا حق با آیت الله یزدی است که می گوید مشروعیت نظام صد در صد از جانب الله می آید یا با آیت الله رفسنجانی است که می گوید پنجاه درصد از مردم و پنجاه درصد از الله. منظور هردوی آنها از الله و اسلام، فقط خودشان هستند و شخص ولی فقیه و شورای نگهبان! (ما که می دانی م «الله» هیچ نقشی در سیاست سی ساله‌ی این نظام نداشته است!)

ما روشنفکران نباید هراس از این داشته باشیم که بگوییم جمهوریت با ولایت نمی خواند. من به عنوان یک روشنفکر سکولار و آزادیخواه نمی توانم برای کسی که، چپ و راست، خود را سرسپرده‌ی «ولایت» می خواند، صفتی به جز مرتجع قایل باشم. هشت سال پیش، اکبر گنجی روشنفکر شجاع و آزاده‌ی ما (نه از لندن، نه از پاریس، نه از آمریکا، بلکه) از قعر سیاهچالهای نظام مقدس، زیر شکنجه و در آستانه‌ی مرگ، «مانیفست جمهوری خواهی» اش را نوشت و انتشار داد. ایده‌ی جمهوری ایده‌ی زودهنگامی نیست. نه تنها امروز زود نیست، هشت سال پیش هم زود نبود.

سی سال است که تحقق این ایده به عقب افتاده است. نظریه‌ی ولایت یکی از ارتجاعی ترین و عقب مانده ترین آموزه های سیاسی است که حتا در همان زمان مشروطیت هم ارتجاعی بود چه رسد به قرن بیست و یکم. ما مردم ایران سفیه و عقب مانده نیستیم که به ولایت احتیاج داشته باشیم. ما شهروندیم، جمهوری حق ما است. روشنفکران ما، دانشگاهیان ما، و هنرمندان ما صغیر نیستند که به «ارشاد» نیاز داشته باشند. این حق مدنی ما است که آزادانه فکر کنیم، آزادانه بحث کنیم و کتابهایمان را بدون هراس از سانسور و ارشاد و حبس منتشر سازیم. آرایه‌ی که مردم به صندوق می ریزند نه تنها باید شمرده شود بلکه باید ضمانت اجرایی هم داشته باشد؛ رئیس جمهور در نظام ولایت دیگر رئیس جمهور نیست بلکه مستخدم بی اختیار بارگاه ولایت و فقاقت است. خواست جمهوری زودرس نیست. این حق ماست. ما جمهوری می خواهیم و نه تئوکراسی! جمهوری بله، دین سالاری نه! جمهوری بله، فقیه سالاری نه! جمهوری بله، شیعه سالاری نه! به امید روزی که جمهوری ای داشته باشیم منهای ولایت دینی.

۲۲ ژوئیه ۲۰۰۹